

ریشه‌های اعتراض در آموزش و پرورش (بخش پایانی)

عباس عبدي

مساله ديگري كه وضعيت آموزش و پرورش را به چنين روزي انداخت، فرعي شدن موضوع آموزش عمومي بود. البته هميشه در گفتار بر اهميت آن تاكيد ميشد، ولي در عمل آموزش و پرورش در حاشيه بود. نمونه آن در انتخاب وزير بود. به جز يك دوره در زمان آقاي خاتمي، به طور معمول وزير اين وزارتخانه هميشه در سطوح پايين تري از اهميت نسبت به ساير وزرا بوده است. در همين دولت همديديم كه سه بار وزير براي اين وزارتخانه معرفي شد كه تقريباً هيچكدام شناخته شده در اين حوزه نبودند. علت نيز روشن است زيرا آموزش و پرورش هيچگاه نتوانسته مساله روز کشور شود. جنگ مساله روز بود، تورم مساله روز است، بيكاري مساله روز است، روابط خارجي مساله روز است، قيمت و اجاره مسکن مساله روز است، حتي دانشگاه و کنکور در مقاطعي مساله روز است، چون دانشجويان صدا دارند، فرهنگ و آزادي مساله روز ميشود، ماليات و گمرک و بورس مساله روز است، ارز مساله روز است و الي آخر... ولي آموزش عمومي چگونه مساله‌اي است؟ ميگويند كسي شبانه رفت دزدی و به آهستگی مشغول سوراخ كردن ديوار شد، ديگري او را دید و گفت كه چه كار ميكني؟ گفت دُهل مي‌زنم. گفت پس چرا صدای دهل نمي‌آيد؟ گفت صدایش صبح درمي‌آيد. حكاييت ما است. آنچه كه در اين چند دهه كاشته‌ايم، اكنون زمان دروي آن شده است. خيليها نسبت به نادرستي سياست ايران درباره محيط زيست حساس بوده‌اند كه درست هم هست، ولي واقعيت اين است كه وضعيت و آثار تخريبي محيط زيست و آب به دقت قابل سنجش و براي همه ملموس است. مي‌توان هر سال گفت كه زمين چقدر فرونشست كرده يا چقدر سطح و كيفيت آبهاي زيرزميني كمتر شده است. ولي اين كار درباره آموزش و پرورش كمتر رخ مي‌دهد. اصولاً كساني كه درباره آموزش و پرورش حساس هستند به هر نحو ممكن بار آموزش فرزندان خود را تحمل مي‌كنند و به قول معروف گلیم آينده فرزندان خود را از آب مي‌كشند. در نتيجه حساسيتها نسبت به نهاد آموزشي كم شده است، ولي امروز جامعه ايران است كه بايد شاهد آوار ناشي از سياستهاي نادرست گذشته و حال در نظام آموزشي باشد. اگرچه نيروهاي توانمند و خدمتگزار به معنای دقيق كلمه در اين

وزارتخانه فراوان هستند و شخصا تجربه خود را در مواجهه با برخی از آنان مدتی پیش نوشته‌ام ولی به عللی وضعیت کیفی آموزگاران دچار افت شده است. چرا چنین است؟ برخی نیروهای توانمند هنگامی که با این وضع آموزش و پرورش مواجه شدند، فوری با ارتقای سطح تحصیلات، به آموزش عالی رفتند. یا وزارتخانه خود را تغییر دادند. از سوی دیگر در پذیرش نیروهای جدید برای آموزش و پرورش نیز مسائل عقیدتی و گزینشی اولویت پیدا کرد. با افزایش آموزش^۱ یاران پیش‌دبستانی و نهضت سوادآموزی و مربیان قرآنی به مجموعه آموزگاران استخدامی، ملاک مهم تخصص به یکباره به حاشیه رفت. نکته بسیار مهم تعداد زیاد کارکنان آموزش و پرورش بود که حدود نیمی از کارکنان دولت را تشکیل می‌دهند. پس هرگونه افزایشی در حقوق و دستمزد آنان حتی اگر اندک باشد سرجمع آن بسیار چشمگیر خواهد بود و بار مالی زیادی برای دولت دارد، در حالی که وزیر آموزش و پرورش فقط یک نفر در هیات دولت است و بقیه وزارتخانه‌ها بیش از ۲۰ برابر او در دولت نقش دارند، در حالی که تعداد کارکنان این وزارتخانه با مجموع همه آنان مساوی است. به عبارت دقیق‌تر هنگامی که دولت دچار کمبود بودجه می‌شود، از جایی که می‌تواند کم کند، حقوق آموزگاران است زیرا کمترین رقم کاهش یا جلوگیری از افزایش در این وزارتخانه، مبلغ زیادی خواهد داشت. در حالی که درباره تکتک وزارتخانه‌ها چنین نیست. این وضعیت در درجه اول برای آموزش و پرورش و سپس بهداشت و درمان و دفاع و نیروهای مسلح جاری است. اعتراضات اخیر اگر چه منجر به پاسخی از سوی حکومت شده است، ولی به نظر می‌رسد که ماجرا حل نخواهد شد، زیرا مصوبه مجلس مورد قبول معترضین نیست. ضمن اینکه معترضین فاقد مطالبه مشترک در جزییات هستند. به علاوه کارکنان غیر آموزشی این وزارتخانه که شامل این افزایش حقوق نمی‌شوند، معترض خواهند شد. همچنین مصوبات اخیر، فاصله دریافتی آموزگاران با سابقه و با تجربه‌تر را با آموزگاران جدیدالاستخدام بسیار کم کرده و با تجربه‌ها اعتراض خواهند کرد و مهم‌تر از همه اینکه بازنشستگان آموزش و پرورش که تعدادشان به اندازه شاغلین و بیش از ۹۰۰ هزار نفر است نیز خواهان همسان‌سازی حقوق با کارکنان شاغل خواهند شد و این وضعیت به سادگی قابل حل نیست. آنچه را باید به طور خلاصه گفت این است که مسائل ایران به دلیل حل نکردن در زمان مناسب، متراکم‌تر و حتی تقاطعی از انواع مسائل شده است. گره‌هایی که پیش‌تر به راحتی و با دست باز می‌شد، اکنون به سختی می‌توان با دندان آنها را باز کرد.